

حجت‌الله اصیل

# کسروی و مسأله شرق و غرب

از راه ورود و جزئیات زندگی غربیان کفر و الحاد و خیانت به آرمان تجدید خواهی و پیشرفت تلقی میشد هر نوع هشدار به رهنروائی که راهشان به ترکستان منتهی میشد مستلزم شهادت و از خود گذشتگی بود زیرا منکر و منتقد ارزشهای پذیرفته شده که دست کم در مجامع روشنفکری بصورت مذهب مختار دوآمده بود میبایستی برجسب گفته پرست و مرتجع و دشمن پیشرفت و خوشبختی جامعه را برخورد هموار کند.

احمد کسروی دانشمند و متفکر قنبد ایران نخستین کسی بود که بطور جدی و در سطحی گسترده در این مبارزه گام نهاد و علیه «تسلیم بلاشرط» شدن به غرب قیام کرد. البته قبل از کسروی نیز روشن اندیشانی در مورد عواقب فرنگی مابی هشدار داده بودند ولی کسروی از آنها گامی فراتر نهاده نه تنها فرنگی مابی بلکه فلسفه و شیوه زندگی غربیان را نیز به یاد انتقاد گرفته است.

و عاقبت میشد تا آنجا که مردی چون میرزا محمد خاکی که در «تذکره امیرکبیر» و «تذکره ارکان زندگانی سیاسی و اقتصادی...» تمدن غرب بود میکوشید تا ملازم بودن چنین پذیرشی را با تقلید و محض نظام آداب و رسوم و سنن آن سامان انکار کند. (۲) ولی مسئله حقیقی به غرب یا «غربزدگی» چیزی نبود که از نفوذ در افهام مردم بازماند. فکر تقلید بی قید و شرط از فرنگ در دماغ بسیاری از روشنفکران موثر افتاد و غرب چون معیار و الگوی ترقی و بهزیستی تا آنجا پذیرفته شد که «قبول و ترویج بلاشرط و قید تمدن اروپا و تسلیم مطلق شدن باروپا و اخذ آداب و رسوم و تربیت و ستایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثناء» (۳) و شعار ایرانیان باید ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی ماب شوند. (۴) یگ نگر و اقدام انقلابی به حساب آید. در چنین محیط فکری که دلپاله روی از غرب در حکم چهار نعل ناختن آژی قافله تمدن بود و مخالفت با تقلید چشم بسته

ارتباط ایران با دنیای باختر اگر چه از همان سقویه آغاز شده بود لکن در شکل جبهی خود بایر خورد نظامی باروسیه در عصر قاجار و در بی نامکامی که از این برخورد حاصل شد آغاز گشت و از همان زمان ضرورت دست یافتن بدست آوردهای مدنیت غرب احساس شد. بدنیال گسترش روابط سیاسی و نظامی و بازرگانی با اروپا افکار جدید را بازرگانان و ماموران سیاسی و مسافری و دانشجویانی که از دیار غرب باز میگشتند، با خود بایران آورده مردم را با آن آشنا میساختند. سپس بر اثر اقدامات مردانی چون امیر کبیر و سبهمالار و آثار فکری روشنفکرانی که برای آشنائی مردم با معارف و فرهنگ مغربزمین بعنوان شرط کامیابی تلاش میکردند، این آشنائی بیشتر شد بدینسان فکر اقتباس مدنیت غرب در زمینه علم و صنعت و بنیادهای سیاسی و اجتماعی چون وسیله رهائی از ضعف و عقب ماندگی پذیرفته شد معهداً در تسلیم بلاشرط بغرب حزم و دوراندیشی کم و بیش

ولی افسوس که گفته های او در فضای نامساعد روزگارش زودرس و دولت مستعجل بود. سالها پس از کسروی مطلب دوباره عنوان شد و در حدیث دیگران گفته آمد ولی این تیر اول بار از کمان کسروی رها شده بود، و شرط انصاف نباشد که حقت ضایع شود و مساعیش ناگفته بماند.

کتاب آئین که کسروی آنرا بسال ۱۳۱۱ منتشر کرد ادعاهای پر شور است علیه غرب و شیفتگانش در شرق. در این کتاب ارزش های زندگی و فرهنگی سوداگران غرب به اعتبار ناسودمندیش برای خرسندی بشر به داوری کشانده شده و سند محکومیت آن صادر شده است. همچنین فرنگی مابی یا باصطلاح کسروی «اروپاییگری» بشدت سرزنش شده است. کسروی پس از انتشار کتاب آئین که در روزگار او بحث های مخالفی را بر انگیزت موضوع را در مجله های شفق سرخ و پیمان و کتابها و نشریات دیگری دنبال کرد. ما وجه نظر او را در برخورد با مسئله شرق و غرب بیان و قیلا یادآوری میکنیم که برخی از عناوین و اصطلاحاتی که در این گفتار آمده نه از آن کسروی است بلکه نویسنده این مقاله برای دسته بندی مطالب، زیر عناوین متداول و بیان روشنتر آنها از مفاهیم و اصطلاحات رایج استفاده کرده است.

### نظام استعماری

استعمار از دیدگاه کسروی نظام خاصی است که اساس آن بر بهره گیری وسیع از کار ماشین استوار است. کار بودعاشین موجب تولید انبوه محصولات میشود و نیاز به فروش این محصولات جستجوی بازارهای وسیع را در سراسر شرق ایجاد میکند. تحصیل سود های کلان برای کارخانه داران و سرازیر شدن سیل پول به کشورهای صنعتی اروپائی دولتها را ترغیب میکند که به توسعه هر چه بیشتر کارخانه و تجهیزات ماشینی بکوشند و به حمایت از سرمایه داران و بازرگانان ملی برای دست یافتن به بازارهای شرق و رقابت با سایرین در بر خیزند و بداندانسان که همه میدانیم صد نامردی و نامردی روا داشته هر دولتی دست بگوشه ای از شرق میاندازد و سر این بازارها با هم جنگیده خونها میریزند» (۵) بنابراین هدف ابتدایی استعمار گران منافع اقتصادی است و بدنیال بازار است که به سرزمین های آسیا گام مینهند، لکن برای نیل به این هدف وسایل متفاوتی را بکار میبرند و از اینجاست که روابط استعماری و استعمار زده اشکال گوناگون بخود میگیرد که بارزترین آن بشکل تبعیض نژادی و قلع و قمع فرهنگ بومی و تحمیل

شیوه های سطحی زندگی غربی تجلی میکند. این نکته از نظر کسروی دور نماند که استعمار، رسالت کاذب «تمدن بخشی» را برای غارت سرزمینهای شرق و تسلط بر مردمان آن دستاویز قرار میدهد و با چنین آگاهی است که میگوید: اروپائیان در هر جا پا نهاده اند «دستور ننگین ماکیاولی پیش گرفته با چپاول و ناداج و نیرنگ و قتنه انگیزی و کشتار و آتش پرور میان چیره شده به مکیدن خون آنان پرداخته اند در هر کشوری از آسیا و آفریقا که دست یافته اند پس از فرنها که در آنجا فرمان رانده خوش نشینی کرده اند باز با بومیان که خداوندان آن آب و خاکند نجوشیده آنان را از خودشان و خودشان را از آنان نداشته اند تا سرشکستی و خواری آنان کم باشد» (۶) درباره نژادگرایی اروپائیان و اینکه خود را از «آب و گلی دیگر» میپندارند، بکرات سخن گفته این نکته را که سیاستمداران اروپا آسیایی ها را از خود پست تر دانسته لاین زندگی شان نمی دانند خاطر نشان میکند.

باید دانست دولتهای اروپا همچگاه به جنبش غیرمتمدانه ای در شرق خرسندی ندهند، از قرنها که اینان بر آسیا چیره گردیده اند و گنجینه های خدا دادی این سرزمین را تاراج میکنند چنین آموخته اند که مردم آسیا شایستگی ندارند که سوری باشند کنند و تکلفی به جهان نمایند و درین آزادی و گردنفریزی باشند یا بگفته خودشان به سیاست درآیند و همیشه میخواهند شرقیان به کاشکشیهای دینی پردازند و رشته فلسفه و شعر و صوفی گری را از دست نهند و سر تا پایی انداخته سرگرم این نادانیه باشند این است همیشه با یکدیگر این نادانیه ها در شرق هر چه فروتر و بیشتر میگرداند و با یکدیگر بر سر غوغا میزنند» (۷)

درباره «فرآیند قلب شخصیت» بومی و ایجاد عقده حقارت در او میگوید: اروپائیان اعتقاد به برتری اروپا را از طریق عوامل خود در میان شرقیان رواج میدهند و احساس حقارتی که از این راه برای انسان بومی ایجاد میشود موجب میگردد که او هر آنچه را بومی است خوار شمارد و آنچه را غربی است ارج نهد. مثال بارز چنین فرآیند سلب شخصیت در ایران، استحاله جنبش مشروطیت است جنبشی که مهمترین واقعه تاریخ ایران و پروراننده روح میهن پرستی و هوشیاری ملی است. لکن در نسبت دادن اقول ناگهانی و بعث آورد چنین روحیه ای بکار شکنی غربیان تردید روا نمیدارد. بکمان کسروی اروپا بوسیله عمال و مزدوران خود به تخریب هوشیاری و برآزدگی ایرانیان که با سیاست

او ناسازگار بود همت گماشت و سلاح او برای اینکار همان اشاعه روحیه حقارت در میان آنان بود و نتیجه چنین تلاشی همان بود که بیان کردیم: تحقیر خود و تحسین غرب چون گهواره تمدن. کسروی بسیاری از کوششهای اروپائیان را با هدفهای استعماری وابسته میدانند. از آنجمله است دخالت آنان در اختلافات مذهبی و کوشش شرق شناسان، این «کارکنان سیاسی اروپا» که همیشه برای «فتنه انگیزی» میان شرقیان به ترویج زشتکارها در سراسر شرق کوشیده اند. (۸)

کسروی به این نکته آگاه است که اروپائیان بخاطر حفظ سلطه خود میکوشند شرقیان را در وضع باصطلاح عقب ماندگی نگاهدارند. بهمین جهت از اشاعه دانش های تو در سرزمینهای شرقی راضی نیستند و بهمین منظور در ترغیب آنان به فرو رفتن در افسانه و ادبیات و مقولای که در اصطلاح کسروی «بدآموزها» نام دارند میکوشند و به آنان چنین اندرز میدهند: «شرق وظیفه دیگری دارد و غرب وظیفه دیگری وظیفه شرق شمر و فلسفه است...» (۹) او بدگمانی خود را به تحقیقات غربیان درباره ادبیات و عرفان شرق چنین بیان میکند:

«این بدکاری بزرگی از اروپائیان است که در رفتار سیاسی با توده های شرقی دست به این چیزها میزنند. این خود لکه ننگی است که در دامن تاریخ اروپا باز خواهد ماند. آن اروپا که برای جهان آن همه دانش ها باز نموده و آتمه تکان در زندگانی راه انداخته اینهم نمونه ای از بدی اوست که میکوشد توده های شرقی را در نادانیه ها هر چه ضوطه و رتر برداند. در تاریخ اروپا در برابر آن سائهای (صناعات) روشن سائهای سیاه نیز خواهد بود.» (۱۰)

برای اینکه نکونند گرفتار تعصب کور است، خاطر نشان میکند که او را با غرب دشمنی نیست بلکه غرب را آنچنانکه شایسته است میشناسد لذا رفتار و اعمال غربیان را نسبت به شرقیان نمیتواند تحمل کند میگوید: «من هر وقت یاد می آورم که اروپائیان تیم برای برخی عملکتهای شرقی همیسن مینمودند تو گوئی خنجر بر جگر فرو میبردند، هر زمانی یاد می آورم آن معاهده را که اگر پا میگرفت و پیش میرفت نتیجه اش قیومت انگلیس بر ایران بود تو گوئی دلم را چاچاک میکنند. هر زمان بخاطر می آورم که روزی قسمت عمده سیاه ایران بدست سرکردگان روسی اداره میشد سرکردگانی که خود باندازه یک سیاهی ساده ایرانی چریزه و هوش نداشته و تنها به پشتیبانی اروپاییگری

خویش به آنکارها گمارده شده بودند یا بنحال چگونه کبر و غرور بروز میدادند... این یاد آورهای هر کدام چون نیشتری بر دلم میخورند زیرا که من بحقیقت امر برخورد ام و نیک میدانم که ایرانی و هر شرقی دیگر در هوش و دریافت بر غربیان برتری دارد» (۱۱)

### در غرب خبری نیست

برای کسروی دست آوردهای تمدن مادی و راه ورسم و فلسفه زندگی غربیان فاقد هر گونه کشش و جاذبه است. از نظر او تمدن مادی غرب و پیشرفتهای آن سامان با دورنمای پاس آورش خطری است که سراسر گیتی را تهدید میکند، میگوید:

«اروپا به شهرهای توانگر و زیبا و به اختراعاتی بیشمار خود میبالد ولی این اختراعاتی اروپا است که گرهها در رشته زندگانی آدمیان پدید آورده گردهایی که امید باز شدن ندارد و سخت بیم آنست که رشته از هم گشته سالها بلکه قرنها جهان از آرامش تهی بماند و کسی چه داند که عاقبت آن شهرهای زیبای اروپا چه خواهد بود؟ یا کسی چه داند که گیتی با این اتمبیلها و آبرویانها و راه آهن و چراغهای برق و تلفن و تلگرافها و رادیوها و سینماها و دیگر آرایشهای اروپایی خود همچون آن شتر قربانی نیست که به منگوله و زنگوله آراسته شالهای گرانبها از سر و گردنش فرو آویخته شادی کمان و سرنا زنان در بازارها و برزنها میگرددند و آن زبان بسته نداند که این آرایش و شادمانی خود بیک مرگ ناگهانی است» (۱۲)

این اولین بار بود که یک متفکر ایرانی ارزش راه آوردهای تمدن غربی را بطور جدی مورد تردید قرار میداد، کسروی سئوال اساسی خود را در باره غرب و ادعای پیشرفت آن چنین مطرح میکند. آیا جهان پیش میرود؟ پاسخی که باین سئوال داده میشود تأیید یا تکذیب ارزش اختراعات و اکتشافات غرب نیز هست و روشن است که کسروی برای این سئوال پاسخ منفی دارد. او میگوید معنی پیشرفت حاکی از آن است که ما روی به مقصدی داریم و این مقصد چیزی نیست جز خرسندی و آسایش همه آدمیزادگان صرف نظر از موقعیت اقتصادی و اجتماعی آنان. حال باید دید آیا «از سوار شدن بر اتمبیل و راه آهن، از پریدن با هواپیما، از سخن گفتن با تلفن، از پیام فرستادن با تلگراف، از دیدن سینما، از گوش دادن بر ادیو زحمت آدمیان در زندگی کمتر گردیده، فوسا که نه دروغا که نه» (۱۳)

به گمان کسروی کامیابیهای غرب در زمینه دانش و فن نه تنها شادکامی انسان را در پی نداشته بلکه ونج اورانیزافزایش داده است. کسروی بشر را در صحنه هستی در دو نبرد گرفتار میداند. نبرد با طبیعت و نیروهای سرکش آن و نبرد با همنوعان که در مورد اول خرسندی انسان در گرد پیروزی اوست بشرطی که نبرد دوم یعنی نبرد با ممنوع جای خود را به آرامش و صلح و صفا بدهد. بدون شک در نبرد اول، بشر به پیروزیهایی دست یافته است که شاید مهمترین ارمقان پیشرفت ادعایی غرب باشد، اما در جبهه دیگر چه پیشرفتی حاصل شده است؟ آیا کشتاکش میان آدمیزادگان کاهش یافته است؟ پاسخ منفی است زیرا اختراعات و اکتشافات اروپا نه تنها از سختی این نبرد نکاسته بلکه بر شدت آن نیز افزوده است. بنابراین میتوان گفت اروپا حکم شمشیرگری را دارد که کسانی را که قبلا با سنگ و چوب می جنگیدند با شمشیر مسلح میکند. (۱۴)

پس نتیجه اختراعات اروپا تنها تغییر ابزارهاست نه کاستن از رنج آدمی و غرب بیبوده «بدانها میبالد و شرق و غرب را از لاف پیشرفت و برتری بر ساخته است» میگوید: «درخت را از میوه اش باید شناخته این اختراعات هر چه میخراهد ببلند ولی بودن برای انسان چیست؟» هر از باره ای کشف های طبی دیگر اختراعاتی اروپا در خوردن نیست که کسی بدانش نیاز و گرسنگی به انتخار بیافزارد» (۱۵)

کسروی به پیشرفتهایی که در تهیه جنگ افزارها نصیب غرب شده سخت هینازد و از «دیده سود و زبان جهان» ادعای پیشرفت غربیان را در این باره «باوم ترین سخن» مینامد زیرا نتیجه چنین پیشرفتی جز هلاکت یافتن کشتار و خونریزی نیست، «بویژه در جنگی که این اروپا در دست بگیرد بسته بوده و دست دیگر جز به ابزارهای کهن دسترسی نداشته باشند» هنرنامه ای های استادان اروپایی بر این بگذشته شومترین بشیاره (بلا) خواهد بود. «بررسی انتقادات کسروی از غرب نشان میدهد که او دو وجه از وجوه زندگی غربی را اساس انتقادات خود قرار داده است و این دو وجه عبارتند از بی دینی و ماشینی.

### غرب مسئله دین

کسروی از سقوط اعتبار دین در جهان غرب تکران است زیرا معتقد است که «دین بنیاد بکرشته نیکبهای گرانمایه و پایه اخلاق ستوده است که بی دینان از این نیکبها و اخلاق بی بهره میگرددند. «وی سقوط اعتبار دین را

با صحو ملکات و اخلاق پسندیده انسان همراه میدانند - میگوید:

«ما با دیده خود میبینیم که اروپا که دانش بیکران اندوخته و از هنرمندی زمین را با آسمان دوخته در نتیجه بی دینی جهان را بر خویشتن دوزخ گردانیده که بهر گوشه آن کزوها کسان همچون دوزخیان سختترین شکنجهها را دارند» (۱۶)

از دیدگاه کسروی بی دینی و ماده گرایی که «داروینگرایی» تجسم کامل آن است بزرگترین آسیبی است که از اروپا سر بر آورده و خرسندی و سعادت بشر را در سراسر گیتی تهدید میکند. زیرا با وواج ماده گرایی و شیوه زندگی سوداگرایانه غرب که همه را گوش بزنگ بانگ «بکوش بکوش» واداشته، انسان از زمان کودکی باید اندیشه و آرزویی جز پول گرد آوردن و مال اندوختن نداشته باشد و از کسی بیروایی نکند تا از آیین مردمی دور و تپناه شود. کسروی مادی گرایی را بطور کلی رد میکند لکن لبه تیز حملاتش بیشتر معطوف به آن نوع طرز فکری است که از تعلیم اصول داروین به عالم اجتماع پیدا شده است. با تفسیر زندگی اجتماعی بر اساس تنازع بقاء و انتخاب اصلح نتایجی چون توجیه غلبه فرادست بر فرودست و برتری ژادگی و تسلط استعماری بدست می آید و در اجتماعی که ضوابط اخلاقی و نظام ارزشها بر این اصول استوار باشد انسان ناگزیر است بین گرگ یا بره بودن یکی را انتخاب کند. کسروی با چنین برداشتی زندگی اروپاییان را به داوری میکشاند و آنرا بعلت متأثر بودن از داروینیسم اجتماعی مورد انتقاد شدید قرار میدهد. میگوید:

«یکی از انگلیسیان پندارهایی درباره آفرینش گیتی و چگونگی پیدایش آدمیان و جانوران دارد که بنام او مشهور است. همو گوید. آفرینش نبرد گاهبست که آفریدگان در آن همیشه در ستیزند و توانایان ناتوانان را در راه هستی خود نابود میسازند. این پندارها هر چه هست بجای خود ولی کسانی آنرا تا زندگانی آدمیان دنباله میدهند و بگمان ایشان آدمیان با هم در نبرد و ستیزند در اینجا توانایان میتوانند ناتوانان را در راه سود خویش نابود ساخته یا از آسایش و خرسندی بی بهره گردانند. دیگران گامی فراتر نهاده میگویند ناتوانان را باید از زناشویی بی بهره ساخت یا نابودشان کرد تا بدین سان نژاد به نژاد بر و مندتر گردند و پس از قرنها نژادی بر سر و مندتر بسیدد آید. این گفته ها که ما آنرا «داروینگرایی» نام میدهم امروز در سراسر غرب پراکنده است

و مشرق نیز رسیده و کسی چه داند که چه ستم  
 هایی از آنها برخاسته بویژه باخوی آژکه  
 در نهاد آدمیان است و این سخنان بر آژمندان  
 چون نفت بر آتش سوزان میباشد (۱۷)  
 و البته رواج چنین عقایدی در اروپای  
 دوران حیات کسروی در خشن ترین وجهه  
 خود در «نبرد من» اثر هیتلر بعنوان یکی از  
 پایه‌های فلسفه نژادی نازیسم آشکار شده  
 بود. (۱۸)

کسروی برای تأکید گفته‌های خود در  
 این باره بویژه رفتار انگلیسیها را با هندیان  
 و عقاید سرمایه داران اروپا را دوباره  
 بیکادان گواه میآورد. (۱۹)  
 کسروی معتقد است که اروپاییان میکوشند  
 انسان را تا حد حیوان تنزل داده باین  
 گفتار و کردار خودریشه «آدمگیری» را  
 ببرکنند. اروپاییان از لحاظ حیله‌گری و  
 فریبکاری از حیوانات پیشی گرفته اند زیرا  
 حیوانات «..... تنها زور و ستم را میشتانند  
 و در چالیکه زور پیش نرفت در میمانند ولی  
 اروپاییان نیرنگ هم میشتانند که در هر جا  
 زور کاری نکرند آنرا پیش میکشند. (۲۰)  
 البته مسئول چنین وضعی فیلسوفان  
 غربند که «... سخنان زهرناک و بیهوده از  
 زبان قلم بیرون ریخته اند.» و جهان را بسوی  
 تباہی سوق داده اند.

«تو گوئی اینان دشمن جنس آدمی بوده اند  
 باندک آسایشی که مردمان داشته اند حسد  
 برده بر بزم زدن آن میکوشیده اند.» (۲۱)  
 این فیلسوفان باید بدانند که دین برای  
 جهان ضروری و بدون آن خرسندی و آسایش  
 مجال خواهد بود و باز باید بدانند که آدمی  
 آن دیوانه ایست که تا زنجیر بگردن دارد  
 خردمند و عاقل است و چون زنجیر از دست  
 بگسست دیوانگی از سر میگردد و باید بدانند  
 که «آدمی را بیدانش ماندن و پاکدل بودن  
 بهتر که دانش اندوختن و دزد و دغل گردیدن»  
 (۲۲)

کسروی بدین سخنان نیاز بشر را به دین  
 ضروری حیاتی میدانند که هر نوع تلاشی  
 برای برانداختن آن به حیاهای ارزشمندی  
 معنوی و معجز خرسندی و سعادت آدمی منجر  
 خواهد شد. او زیان بیدینی را غیر قابل  
 جبران میداند و معتقد است که شه کوشش  
 غرب برای پر کردن خلاء ناشی از سقوط دین  
 منوجه قانون شده است در حالی که ایفای  
 نقش دین از قانون بر نیاید، چرا که امکان  
 تباهی ناوران و مجربان قانون همیشه متصور  
 است و کافی است که آدمی منافع فردی خود را  
 در نقض قانون بباید تا بعمل ضد اجتماعی  
 دست زند. نیکی آدمی نه به قانون بلکه به  
 «شرافت» وابسته است و «شرافت» بدین معنی

می‌باید مکرر «دستیاری دین» و مهمترین  
 تفاوت دین و قانون در این نکته است که دین  
 با ایجاد شرافت موجب میشود که مسرد  
 دیندار نه از روی ترس بلکه به میل خود از  
 دست زدن بعمل ناپسند خود داری کند در  
 صورتیکه از قانون چنین کاری ساخته نیست  
 و تنها ترس از گرفتاری و مجازات است که  
 افراد را از ارتکاب بعمل خلاف باز میدارد  
 پس در هر جا که بیم گرفتاری نباشد تقض قانون  
 نیز امکان پذیر است. (۲۳)

کسروی قانون را در سازمان دادن  
 زندگی اجتماعی بی کفایت میدانند و همه  
 جابه اوضاع اجتماعی غرب که بویژه بر اثر  
 بحران اقتصادی سالهای ۱۹۲۹ بعد از  
 بوخاست نهاده بود اشاره میکند :  
 «چنانکه گفتیم در هر گوشه از اروپا  
 قانونهای بسیار رواج دارند، قانونهایی که  
 یادست دانشمندان و سر رشته داران گرد آمده  
 شده و در پارلمان نزد چند صد نمایندگان  
 بندبند زیر شور آمده است. باین قانونها  
 حالایی انتظامی اروپا امروزه است که  
 میدانیم.

که یکسوی آن را بدینا می‌زنند و دوسوی  
 دیگر رو زانه گروهی از مردم را هم با سنگ  
 خودکشی میکنند. فریبک سوم میول میول  
 جوانان کار آمد بیکارند و در سوسی دینداران  
 دوشادوش مردمان بیکارهای متفردانند  
 پرداخته اند. (۲۴)  
 اینها طبعی نظرات انتقادی کسروی است  
 رواج بی دینی و شیوع زندگی مادی و سودا  
 گران در غرب بوده و اینها به بیکی نظرات  
 او درباره ماشین و آثار و عوارض آن در زندگی  
 غربیان میپردازیم.

ماشین علوم انسانی و مطالعات  
 کسروی همانند گاندی پیشوای فقید  
 هند مخالف تباهی ماشین در زندگی انسان  
 است و این مخالفت مطلق و قطعی نیست.  
 او طرفدار مهار کردن ماشین و بکار بردن  
 محدود آن است بطوریکه تحت تسلط و  
 نظارت انسان مورد بهره برداری قرار  
 گیرد نه اینکه خود انسان را بخندمند و آورد  
 از دیدگاه کسروی استفاده بی بندوبار از  
 ماشین موجب فقر و تنگدستی کارگران و  
 تفرک ثمرات آن در دست عده‌ای محدود در  
 ازاء تلخکامی عده‌ای بسیار میشود. تقلیل  
 مزد کارگران و گسترش بیکاری و سلب آزادی  
 کار و بیدایش احزاب و منازعات اجتماعی و  
 بالاخره انهدام معنویت و رواج زندگی  
 سوداگرنه و استعمار از نتایج ماشین است.

### ماشین و منازعات اجتماعی

کسروی به تاثیر ماشین در کاهش سختی  
 کار و افزایش میزان تولید آگاه است لکن  
 عقیده ندارد که ماشین در برابر این امتیازات  
 عم و دنج کارگران را افزایش میدهد و نمره  
 کار او را در دست « خداوند کارخانه» متمرکز  
 میکند ماشین درختی است با هزار و یک  
 میوه که تنها یک میوه آن نصیب کارگر  
 میشود و هزار میوه آنرا خداوند درخت  
 تصاحب میکند. هر ماشین بزرگی که در  
 شهرهای اروپاست و کار میکند خود خون  
 صدها و بلکه هزارها خاندان را یگرند  
 دارد. (۲۵)

کسروی کتاب آیین را هنگامی نوشت که  
 بحران اقتصادی اروپا و امریکا که بدنبال  
 جنگ جهانی اول آغاز شده بود، به اوج خود  
 رسیده بود در کشورهای صنعتی غرب کالاها  
 در انتظار خریدار در انبارها میبوسید و  
 کارگران دسته دسته بیکار میشدند. در امریکا  
 دهقانان از زمین خود رانده میشدند و غله و  
 مواد کشاورزی برای حفظ سطح قیمت‌ها  
 بدینا ریخته میشد. خبرگزارها با آب و  
 تاب آنچه را در غرب میگذاشت نقل میکردند  
 و کسروی حقایق و آمار لازم برای انتقادات  
 خود بدست میآورد بهمین جهت کتاب آیین  
 از بحران اقتصادی ۱۹۲۹ بعد سخت متأثر  
 است و در آن بکرات بیامجرای تظاهرات  
 و گرسگان در کشورهای غربی و بدینا ریختن  
 قهوه و گندم اشاره میکند. ولی اگر تصور  
 کنیم که تنها بحران اقتصادی غرب انگیزه  
 انتقادات اوست مرتکب اشتباه شده ایم. او  
 به مسائل ریشه‌دار و عمیقی توجه دارد که  
 موجب ماهیت زندگی ماشینی است. علاوه او  
 بحران اقتصادی را از بیکاری و گرسنگی  
 توده‌های تهی دست جدا میکند و بحران را  
 سرپوشی برای نجایمی میداند که از ماشین  
 ناشی شده است.

«انسان می‌کوشد بیکاری نتیجه بحران  
 است و برای بحران جهت های بسیاری از  
 جنگ چین و ژاپن و جنبش هندوستان و جنبش  
 های کمونی و بییم جنگ در غرب و هائند اینها  
 پان میکنند.  
 از اینجا بیداست که سر رشته داران غرب  
 دل‌بایکاران باک ندارند چه این گفته خود  
 فریب و لبرنگ است. باین گفته می‌خواهند  
 خاک به چشم بیکاران پاشیده امیدوارشان  
 گردانند که بیکاری چون نتیجه بیش آمده‌های  
 زمان است بزودی سیری خواهد شد. بسا  
 بر این بیکاری انبوه کارگران و مزد ناچیز  
 آنان بعنوان نتیجه گسترش ماشین و اختراعات  
 جدید آنانرا در در وی توانگران قرار داده



برخورد آنها را اجتناب ناپذیر میکند. (۲۷)

توسعه ماشین و تاسیس کارخانه‌ها مردم را دسته دسته «از بازارها و کشتزارها و شهرها بسوی کارخانه‌ها کشانده و کارها و پیشه‌های دیرین آنها را از دستشان گرفته و دوپیرامون ماشینها به مزدوری و کارگری واداشته است. بدین سان انبوه کارگران افزایش یافته بعدا که بر اثر پیشرفت فن نیاز به استفاده از این نیروی انسان کاهش پیدا کرده بیکاری آنان آغاز شده و گرفتاری بزرگی را در اختیار غرب کرده است.» این نکته را نباید فراموش کرد که موضوع بیکاری از داستان اینستادگی بازارها که «بحران اقتصادی» ناهیده میشود جداست. بیکاری میوه ماشین و تند کاری آنهاست و جز با کاستن از فزونی ماشین چاره نخواهد بود. (۲۸)

### نظام سوداگرانه

کسروی پیدایش کارخانه‌ها و میل به مسائل اندوزی باهمدستی «بدآموزی‌های فیلسوفان» را موجد نوعی راه و روش زندگی میدانند که ما آنرا با توجه به برداشت آواز این نوع زندگی، نظام سوداگرانه مینامیم. در چنین نظامی زراندوزی و آزمندی بر زندگی غالب میشود و سوداگری چون هدف زندگی بشمار میآید. گویی زندگی برای سوداگری است نه سوداگری برای زندگی. ارزشهای اخلاقی و فضائل والا در برابر تمایلات پست و آزمندانانه رنگ میبازد و در میدان سیاست و روابط اجتماعی کسی پروای چیزی نکرده هر اقدامی برای پیشبرد مقاصد مباح تسلفی میشود. (۲۹)

امروز غرب اینگونه روش زندگانی را در پیش گرفته و زندگی مردم چنان تنظیم شده که هر متاعی کارخانه‌ها تولید کنند خریدار و

به مصرف برسانند خواه نیازی به مصرف آن کالاها باشد و خواه نباشد و برای نیل به این مقصود «کارخانه داران» از هیچ تلاشی فروگذار نخواهند کرد تا برای کالاهای خود مورد مصرفی بیابند.

«مثلا» اگر بازار جنگ ساخته شده و بعثت نبودن جنگ بفروش نرفته در گوشه‌ای فنس برانگیخته جنگ بدند میآورند تا مقصود بدست آید. با آنکه پارچه یا چیز بی مصرف دیگری است از راه تشویق و دعوت با بوسله قانونگذاران مصرف برای آن آماده میسازند. (۳۰)

عارضه دیگر نظام سوداگری، جامعه مبتنی بر مصرف است که در روزگار ما توجه متکوران را بخود جلب کرده است. اندیشمندان معاصر جامعه مصرف را جامعه‌ای میدانند که در آن با ارضای نیازهای کافی و رفاه تولید و تولیدات و تولیدات و تولیدات موجود با نظام حاکم که هم اهنگی و توافق میباشند. (۳۱)

پارچه‌ها و دیگر اشیاء در روزگار کسروی اوضاع اقتصادی و اجتماعی کشور را جامعه مصرف فاصله بسیار داشت توجه به چنین جامعه‌ای در آن روزگار نشان تیز هوشی و زرف تیزی اوست. او زندگی مبتنی بر مصرف را چون یکی از نمونه‌های ماشین با اشاره ای کلی نه تحلیل گرانه مورد انتقاد قرار میدهد. زندگی مبتنی بر مصرف بزم کسروی بدعتی ناپسند است که به معنوم شدن چشم اندازهای معنوی و فضائل انسانی منتهی میشود و در همه جا اراده و منافع تولیدکننده برخواست و اراده مصرف کننده حکومت میکند.

«سوداگران اروپا هرچه را که ماشینها میسازد و بهر فراوانی که میسازد مردمان

را به خریداری آن و امیدارند گرچه نیازی بدانها نباشد و چون سخت چیره‌اند از عمر راه‌هاست مقصود خود را پیش میبرند این خود بدعت زشتی در زندگانی جهانیان است. این عیاهویی که امروز در جهان است و در همه جادولتها گرفتارند نتیجه آن بدعت میباشد، آن گرفتاری خاندانها که هر روز وزن روزی از اندیشه رخت و کفش آسوده نیستند نتیجه آن میباشد.

آن خود آرائی که به هر کجا رواج گرفته وزن مردم پارسایی و مردمی و آبروراندای آراستن سروتن میسازند نتیجه آن میباشد. (۳۲)

### اروپاییگری (غربزدگی) در ایران

در مقدمه این گفتار دیدیم که در ایران فکر اقتباس مدنیت باختر از دوران قاجار به پس از برخورد نظامی با روسیه آغاز شد. گشوده شدن باب مراوده با غرب راه را برای ورود مفاهیم و ارزشهای آن سامان گشوده و وعده ای از مردان علم و قلم از تسلیم بلاشرط به تمدن غرب سخن گفتند. در سالهای پیش از مشروطیت میرزا ملکم خان با اینکه فکر تسلیم بلاشرط را اولین سنگ بنای پیشرفت کشور میدانست میکوشید ملازم بودن چنین فکری را با تقلید محض آداب و رسوم و سنن غرب انکار کند و هم توسط اقتصادی کمپانی‌های خارجی را بر منابع ثروت ایران چون اقدای خیرخواهانه و خالی از خطر تجویز و به ایرانیان توصیه میکرد که تا میتوانند به این کمپانیها امتیاز بدهند.

«ملل فرنگستان در ممالک خارجی هیچ کار و مقصدی ندارند مگر از دید آبدی و توسعه تجارت دنیا.»

« خبط دائمی اهل ایران در تحسین تجارت اینست که خیال میکنند خلق یک ملک میتواند در عالم تجارت ملک بکند بگر راغارت نمایند. »

« باید اولیای دولت علیه راه های آهن و عمل معادن و ترتیب بانک و جمیع کارها و بناهای عمومی را بلا تردید محول به کمپانیهای خارجی نماید. »

« دولت ایران باید هر قدر میتواند به کمپانیهای خارجی امتیاز بدهد. » (۳۲)

پس از انقلاب مشروطیت سید حسن تقی زاده از حوزه اقتصاد و تجارت و دادن امتیاز به کمپانیهای خارجی پای فراتر نهاد و گفت « ایرانیان باید ظاهرا و باطنا و جسام و روحا فرنگی ماب شوند. » و این شعار در فضای آلمان طنینی خوش داشت و بسیاری از روشنفکران ایرانی آنرا تنها کلید گشودن درهای تمدن میشناختند. برای مثال تسمی از مقاله افتتاحیه ماهانه تصور فرنگستان را که در اول مه ۱۹۲۴ بدست عده ای از جوانان ایرانی مقیم برلن انتشار یافت نقل میکنیم: « ماهمه جوانیم ، ماهمه امید زندگانی داریم ، ما میخوایم سالیان دراز با سر بلندی و افتخار بگذرانیم. ماهمه یک آرزو داریم و همه بطرف یک مقصود میرویم - سلطنت فکر جوان برفکر پیر ... ایران باید زندگی از سر گیرد ، همه چیز باید نو گردد. ما ایران نو ، مرد نو می خواهیم. ما می خواهیم ایران را از اروپا نماییم ماهمی خواهیم سیل تمدن جدید را بطرف ایران جریان دهیم. ما می خواهیم با حفظ مزایای اخلاقی ذاتی ایران این سخن بزرگ را بکار بندیم « ایران باید روحا ، جسام و باطنا فرنگی ماب شود. » (۳۴)

بدون شک چنین افکاری به جدال فلسفی و بحث آکادمیک محدود نشده ب مردم عادی کوچه و بازار رسیده بود و تقلید از فرهنگی که برتریش پذیرفته شده بود در تمام شئون زندگی در سخن گفتن و نشستن و برخاستن و لباس پوشیدن و بطور کلی تمام مظاهر زندگی روزمره مردم نفوذ کرده بود. (۳۵)

البته در برابر غوغای تقلید گاه نغمه های مخالفی نیز ساز میشد و در آثار ادبی و نمایشنامه ها مساله « غربزدگی » گاه و بیگاه مطرح میشد. برای مثال میتوان از داستان « فارسی شکر است » اثر جمالزاده و نمایشنامه « جعفرخان از فرنگ آمده » نوشته حسن مقدم نام برد که در هر دو اثر فرنگی مایی و نکلی بازی و تظاهر به تمدن شدن و نفی تمام ارزشها و وجوه زندگی ملی و وطنی پس از چند سال زندگی در فرنگ برایش خند گرفته شده است. (۳۶)

مهمدا شک نیست که اولین کسی که تیرکاری را رها کرد کسروی بود. برخلاف تصور همگانی که جلال آل احمد نویسنده فقیه ایرانی را در این راه پیشگام میدانند این کسروی بود که برای اولین بار در ۱۳۱۱ با انتشار کتاب آیین مساله اروپا پیگیری را عنوان کرد. البته کتاب آیین فاقد طنز و ظرافت ادبی « غربزدگی » آل احمد است ولی در تعرض و حملات بی امان به تقلید کورکورانه از زندگی غربی از آن دست کمی ندارد و در حلقه به تمدن سوداگران غرب و مظاهر آن کسروی بحث انتقادی خود را درباره اروپا پیگیری یا تقلید کورکورانه از غرب چنین آغاز میکند:

« سالیهاست در شرق جنبش شکفتنی نمایان شده ، جنبشی که مانند آن در تاریخ دیده نمیشود شرقیان در همه جا برخاسته و شتاب برده میکوشند که مملکت خود را مانند اروپا سازند قوانین غرب را بر خود حکم روا کرده عادت و اخلاق اروپایی را در میان خانوادها رواج میدهند. مرد و زن خویش را بشیوه اروپاییان آراسته از این آرایش بخود میمانند بگانه آرزوی هر مملکتی آن است که از همه زودتر به باید اروپا رسیده بگفته خودشان « فاقد تمدن زانویانند » و همگی چندانی از جادو رفته اند که کرانامه این آرزو خنده های شرق را از دین و پارسایی و اخلاقی ستوده گرانها زیر پا ریخته اند. » (۳۷)

چنین تجویزی در شرق بویژه ایران چگونه پیدا شد ؟ کسروی پاسخ سوال را در هدفهای استعماری غرب جستجو میکند. اوریشه گرایش ایرانیان را به تقلید از تمدن غرب، در دوران پس از انقلاب مشروطیت جستجو میکند.

« بخت وقتی به اروپاییان روی آورده که « در خود شرق جنبش هایی بنام آزادیخواهی یا اروپاییگری بدیده آمد است. » در ایران جنبش مشروطه نخست شکل عدالتخواهی داشت لکن عقب با همدستی مدهای از سران مشروطه آنرا از مقصود خود دور انداخت و طولی نکشید که « عدالتخواهی » به « اروپاخواهی » تبدیل شد و فکرگرایش به غرب از دهان طرفداران آن چنین تبلیغ شد.

« اروپا معدن هنرنیکی و وهسی است و اروپاییان از مرد وزن فرشتگان روی زمینند. سراسر جهان از تمدن بی بهره و این نعمت زندگی خاص اروپاست که باید از آنها همراه اتمبیل و تتانر بدیگر سرزمینهای پاکدارد. هرچه در اروپا هست از قوانین و اخلاق و عادات ایرانیان باید یاد بگیرند ..... » (۳۸)

از این شعار سید حسن تقی زاده که « ایرانیان باید ظاهرا باطنا و جسام و روحا

اروپایی شوند « با استهزا یاد میکنند و از شور و شوقی که جوانان برای تقلید عادات و اخلاق اروپایی نشان میدادند و هیاهویی که اروپا را چون بهشت و مردمانش را همچون فرشتگان معرفی میکرد ابراز تاسف میکند. او دنباله روی مردم را پانامین مطامع غرب مرتبط دانسته میگوید اگر اروپاییان « کوررها سیاه به آسیا فرستاده کوررها پول خرج میکردند بدینسان نمیتوانستند شرق را تکان داده بسوی زندگی اروپا بکشند. » (۳۹)

در این درگیری سود و زیان شرق بویژه ایران چیست ؟ پاپبارت دیگر شرقیان با تقلید ظواهر زندگی غربی چه بدست میآورند و چه از دست میدهند ؟ بگمان کسروی در این فراگرد ، شرق فضائل و ارزشهای معنوی مثل دین و پارسایی و سخاوت و نودوستی را از دست میدهد و در ازاء آن بیدینی و ناپارسایی و خونخواهی و آزمندی بدست میآورد.

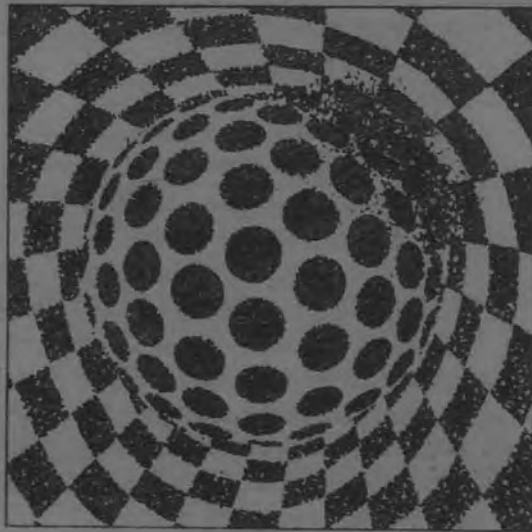
### چه باید کرد؟

آیا کسروی طرفدار سیر قهقراپی جامعه ایرانی و پستن درهای مملکت بروی غرب و ادامه زندگی در شکل کهن آن است ؟ چنین ایرادی به کسروی گرفته و او را متهم کرده اند که میخواهد کجاوه و خیش را جانشین اتمبیل و تراکتور سازد - همچنین او را ارتجاعی و طرفداران تمدن نیمه جان و جرم زده شرقی و دشمن ره آوردهای تمدن غرب و اندیشه نو دانسته اند. (۴۰)

البته چنین قضاوتی درباره کسروی بیشتر ناشی از انتقادات او از ماشین و نمرات آن است. ولی آیا برآستی او دشمن ماشین است ؟ پاسخ قطعی به این سوال دراز احتیاط است چه تجزیه و تحلیل گفته های کسروی نشان میدهد که او با ماشین دشمنی ندارد بلکه طرفدار محدودیت و تحت نظارت درآوردن آن است.

« خواهند گفت چه باید کرده میگوییم باید چشم از اروپا باز دوخت و زندگی کهن شرقی بازگشت دولتها ناچارند که تکران اروپا بوده از نیت اروپاییان درباره شرق آگاه باشند تا بتوانند مملکتهای خود را نگهداری کنند و افزارهای جنگ که تازه اختراع مییابد و هر چیزی که در زمین مملکت داری سودمند است از اروپا بر گیرند نیز قانونها که در این باره در بایست است بگذارند. » (۴۱)

بنابراین کسروی یا اقتباس مذتیت غرب مخالفت قطعی نمیکند بلکه برای آن حدودی قائل است. او با تخصیل آنچه دولتها و ادرا نگهداری



مملکت توانا کند و «در زمینه هبلکتداری  
سودمند باشد» موافق است و بویژه گرفتن  
انزار های جنگی اروپا را تجویز میکند.  
حال باید دید وسیله نیرومندی دولتها چیزی  
سوی تکنولوژی و ماشین است ؟ بدون  
شک در عصر حاضر ظرفیت تولیدی و  
تسلط بر تکنولوژی و سامان بودن جامعه  
مهمترین عناصر قدرت هستند و در جهان ماکه  
عیب کشوری حاضر نیست میزان تولید مادی  
خود یا بمبارت دیگر میزان بهره گیری از  
عاشین را در حد نیاز های معقول جامعه  
محدود کند و امید به حصول صلح پایدار  
ضعیف و مطامع استعماری به اشکال گوناگون  
در جهان باقیست ، برای شرق یگانه راه ،  
دست یافتن به سلاح حریف یعنی تجهیز شدن  
به دانش و تکنولوژی غربی است. کسروی  
که خود بدین نکته آگاه است به شرقستان  
چنین اندرز میدهد:

«به اختراعات و کشفهای علمی اروپا آنرا  
و بها را که دارد بدید و از فریب و گرفتار  
دور باشید در فرا گرفتن آنها هم سودمند از  
زبان آور باز شناسید. فتون جنگ و ابزار  
های جنگی را و هر آنچه مایه نیرومندی دولتها  
است سراسر باید گرفت. تگراف و تلغن و  
اتومبیل و الکترونیک و هواپیما و راه آهن که به  
همه جا رسیده چون مایه نیرومندی دولتها  
نیز هست درباره آنها سخن نتوان واند .  
ماشینهای پیشه ای که کم کم رواج مییابد آنچه  
را که بادست نمیتوان بی نیاز بود باید بر گرفت  
ولی آنچه را که بادست میتوان بی نیاز بود  
زینهار تا نگیرید و خود تانرا گرفتار آسیب  
های آن مسازید.» (۴۲)

از آنجا که دسترس به این امکانات جز با  
ایجاد صنایع بزرگ و پیشرفته در مقیاس  
وسیع ممکن نیست چنین اندرزی به ایجاد

کشوری کاملاً صنعتی و مجهز به ماشین منتهی  
میشود. بنابراین کسروی با آگاهی به این  
تکنه که زبونی شرق چیزی جز عدم  
دسترس به وسایل مادی و تکنولوژی غرب  
نبوده است با ماشین کردن کشور برای  
نیرومندی دولت موافق است. همانند ماشین  
های پیشه وری که درباره آنها هشدار میدهد  
که «زینهار تا نگیرید و خود تانرا گرفتار آسیب  
های آن مسازید.» البته در این مورد تحت  
تاثیر بحران اقتصادی غرب قرار دارد و هرچو  
مرح اقتصادی و بیکاری و مسائل ناشی از آن  
این نگارنی را در وی بدید آورده است که  
سر دادن همه کارها به ماشین، همان تالیچی  
را بیاد می آورد که غرب در بحرین بحران  
سالهای ۱۹۲۹ بعد با آن روبرو گردید.  
بنابراین کسروی نه ضد ماشین که ضد  
تسلط غیر قابل نظارت آن است و البته  
اقتباسات شرقی از تمدن غرب صرف نظر از  
حکومت مشروطه و علوم اجتماعی که طرفدار  
جدی آنهاست ، تنها در حد عناصر ماشینی  
و تکنیکی آن آنها را تا حدودی مجین مجاز  
میکانند ولی با اخذ آیین زندگی و قانونها و  
خریبهای غربیان مخالف و معتقد است که  
باید بین آنها علوم و صنایع مغرب دیواری  
بلند کشید (۴۳)

کسروی اصولاً نسبت به ره آوردهای  
فکری غرب بدبین است و این بدبینی بیشتر  
مربوط به رسالتی است که در هدایت بشریت  
برای خود قائل است زیرا او از موضوع  
پیامبری سخن میگوید که بار مسئولیت  
خرسندی و سعادت جهانیان را بدوش میکشد  
بنابر این برای نظامهای فکری و مسلکی غرب  
در چهار چوب جهان بینی و مذهب عقل گرایی  
او جایی نیست او همچنین برای طرف نظام  
های فکری غرب از خصلت ناسیونالیستی  
فکر خود مدد میگیرد بنظر او تنها «باید بگ

خواست بزرگ» یعنی نگهداری ایران را دنبال  
و استقلال اندیشه را حفظ نمود . (۴۴)  
در سال ۱۳۲۰ در بحبوحه اشغال  
ایران و بروز اختلافات و گرایش های سیاسی  
نوشت:

«چند مسلکی از سوسیالیسم و دموکراتیسم  
و ناشیسم و مانند اینها به ایران رسیده و  
هر گروهی به یکی از آنها گراییده اند و این  
زمینه دیگری برای اختلاف گردیده مآدر باره  
آنها آن میگوییم که درباره مذهبها گفتیم.  
به این معنی پس از آنکه ما زندگی را معنی  
کردیم و یک راه راستی برای آنها نشان دادیم  
نیازی به هیچیک از اینها نخواهد بود»  
(۴۵)

در پایان ذکر این تکنه ضروری است  
که افکار کسروی در طول زمان نسبت به ماشین  
دچار تحول و دگرگونی میشود ۱۳۱۱ که  
کتاب آیین را مینویسد تحت تاثیر بحران  
اقتصادی غرب با ماشین چون پدیده ای سهمگین  
و برهنزننده نظام ساده و طبیعی زندگی  
روبرو میشود ولی بتدریج که غرب بحران را  
پشت سر میگذارد و در ایران نیز ضرورت  
صنعتی کردن کشور احساس میشود او نیز  
رویه ملایمتری نسبت به ماشین بیش میگردد. در  
۱۳۱۹ اقتباسات ایرانیان را از اروپا چنین  
فهرست بندی میکند :

- ۱- حکومت مشروطه و زندگانی از  
روی قانون و دلبستگی به میهن و جانفشانی  
در راه توده و بر بار کردن اداره ها و شیوه سر باز گیری
- ۲- دانشهای نوین از جغرافی و تاریخ  
و فیزیک و شیمی و ستاره شناسی و ریاضیات  
و مانند اینها .
- ۳- بکار انداختن ماشین های بافندگی  
و ریسندگی و کشاورزی و افزار سازی و بهره  
مندی از اختراعاتها.
- ۴- شور اروپاییگری و لاف نمودن و

هایوی پیشرفت و حزب‌سازی و زمان نویسی  
و اینگونه چیزها .

۵- فلسفه مادی و بدآموزیهای  
مادگرایی و زندگی را نبرد دانستن و دیگر  
اندیشه‌های تندر بیهوده (۴۶)

کسروی از پنج مورد بالا تنها موردی است  
چهارم و پنج را زیانمند میدانند و سه مورد دیگر  
رانتها دارای ایرادهای اندک می‌شمارد .  
همچنین انتقاد او از نظر گاندی مبنی بر  
مخالفت با ماشینیسم اینست که عقایدش نسبت به  
ماشین در طول زمان تعدیل یافته است :

«در موضوع ماشینیسم اندیشه پیشوای  
هند در خور پذیرفتن نیست، زیرا راست  
است که ماشینیسم با حال کنونی‌اش زبان آور  
میباشد باین دلیل که هر چه رواج گرفته  
زندگی رو بسختی آورده...»

چیزی که هست ما باید اینطال را از  
میان برداریم تا آنکه از ماشینیسم چشم‌پوشیم .  
ماشینیسم یادگیرنده اختراعاتی اروپائی نتیجه  
پیشرفت جهانست و نمیتوان و نمی‌باید از آن  
بجلوگیری برخاست . اگر خواسته شود که  
ماشین بکار نرود آن چرخه چوبین پیشوای  
هند خود با گونه ماشینیست و آن نیز از  
اختراعاتی آدمیان میباشد که باید از آن  
هم چشم‌پوشید (۴۷)

ولی در مخالفت با گسترش بی‌بند  
و بار ماشین همچنان با برجاست و برای  
استقرار عدالت اجتماعی محدودیت ماشین  
و نظارت بر استفاده از آنرا توصیه می‌کند .  
اینک با پیام کسروی به شرق و غرب به این  
گفتار پایان می‌دهیم :

«ای غربیان ای آنانکه خود را بهتر  
می‌خوانید و بر دیگران برتری می‌نمایید درینجا  
که عیبهای خود را نمی‌یابید . به هنرها  
خود می‌نازید و آسپهایی را که بجهان  
زده‌اید فراهم می‌سازید . بدآموزیهای  
شما سامان جهان را بهم زده و روی مردمی  
و آسیای گردانیده‌است . بیهوده دم از برتری  
و بهتری می‌زنید . این راه که می‌روید به  
نابودیست . شکفتا که دیگران را نیز بدان  
راه می‌خوانید . خودتان گرفتارید سراسر جهان  
را هم گرفتار می‌خواهید . این کینه‌ها و  
خونخوارها و نیرنگانه‌ها شایسته آدمیان است .  
زندگانی زود و نیرنگانه سزاوار مردمان  
بلکه شیوه دادن است . در راه فنون و ماشینی  
سازی تند پیش می‌روید ولی آسایش و خرسندی  
را که یگانه آرزوی جهانست پشت سر گذاشته‌اند  
جهان بجنبش آورده‌اید لیکن سود این  
جنبش کو ؟

«بن دیوار کنده بام می‌اندازید» در جام  
زهرین زهر می‌نوشید . در کوشک بلورین

گرسنه می‌خواهید ، شما ای شرقیان ای آنکه  
از زن و مرد بجنبش آمده سوی اروپاییگری  
می‌شتابید و هر چه دارید از دین و مردمی  
و خرسندی گزارده می‌گذرید سخت‌زبانکارید  
بدونیک این جنبش را فسخ کرده‌اید و سودای  
زبان باز نمی‌شناسید . به شکفتن کارهای غرب  
دل باخته‌اید و می‌انگارید که همه چیز غربیان  
همچنان شکفت و نیکوست با این پندار غلط  
دوبراه آورده‌اید .

برادران و خواهران دمی از شما باز  
بایستید و در کار خود بیاندیشید . اروپاییگری  
جودام نیست . دامیکه بقرنها از آن نتوان  
رست . بیزارهای (۸) که باستانی چاره‌برای  
آن نتوان جست . آنانکه اروپا را می‌ستایند  
نادانانانند که نیگ از بدبازی نمی‌شناسند با قر  
ماکنانی که جهان را گرفتار و گمراه می‌خواهند

این جهان قرنها پیا پیا بوده از سرزمین شما  
بیغمیرانی برخاسته‌اند که جزئیکی جهان  
نمی‌خواسته‌اند . برگزیدگانی که درون سینه  
های خود جودلهای پاک نداشته‌اند و مردم  
آئین مردمی امروخته راه دستکاری نموده‌اند .  
شما بین را از برینا می‌اندازید و راه دستکاری  
را با بخت سر می‌کنید . داستان شما  
داستان مغفالت است که مغزی را یادانه و آب  
می‌پزند و آواز در غریب او را می‌شنوند و آواز  
دور سوی او می‌شتابند و در دام گرفتار  
می‌آیند . با داستان روستاییان که بجانها و  
باغهای خود آسوده می‌زیستند و روزی از دروساها

گروهی را در بیابان می‌بینند گروه انبوهی  
که چون کندی زنبور در جنب و جوشند  
و سخت می‌کوشند . همه در شکفت  
شده و سراغ و جستجوی برمی‌خیزند .  
تکسانی از پیش آن گروه رسیده خبر می‌آوردند  
خبرها که بسیار خوش و شکفت انگیز است  
بی اندازه و گزافه آمیز بیچاره روستاییان دل  
از دست داده دست از باغ و خاچه شسته‌ن  
و مردم بجنبش می‌آیند و گروهی از دوبراه  
بیابان پیش می‌گیرند . و چون بانان می‌رسند  
گروهی می‌یابند راه‌کم کرده و در بیابان  
گمراهی گرفتار آمده . گروهی تیره و تیره و  
هر تیره‌ای بخون دیگران تشنه . گروهی  
هنرمند و شکفتکار ولی از خرد و مردمی  
پاک بی بهره ، گروهی کینه‌توز و نیرنگ‌ساز .  
گروهی بنیاد زندگیشان زود جویرگی کنه‌ان  
بروای را دارد و نه این اندیشه آن رامیکنند .  
گروهی سخت بی‌سامان که کسانی از انبوهی  
توشه در راه مانده‌اند و کسانی از بی‌تولگی  
از با در افتاده‌اند .

آیا بشیمانی این روستاییان چه خواهد  
بود ؟  
شما نیز زندگانی آسوده خود را رها

میکنید و اندوخته‌های گرانمایه شرق را از دین  
و مردمی و خوبیهای ستوده زبریا ریخته  
لگدمال می‌سازید و بی آنکه پایان کار اروپاییگری  
را بدانید بدینسان بسوی او می‌شتابید  
اگر از این راه برفتارید همان بشیمانی را  
خواهید داشت .

تمام اروپاییان را چنانکه هست  
نمی‌شناسید . هنرهای او در ماشین سازی  
و اینگونه فنون چشمهای شما را خیره نموده  
که عیبهای او را در نمی‌یابید . بویژه کسانی  
برای فریب شما ستایشهای بی اندازه از اروپا  
کرده و لاف و گراف دروغ نداشته‌اند . من اروپا  
را چنانکه هست خواهم ستود و هنرها و  
عیبهای او را یکبارگی با شما نخواهم نمود تا بدانید که  
چه فریبی خورده و چه راه بینگانی را پیش  
گرفته‌اید (۴۸)

\* - از زبان میرزا عبدالرحیم طالبوف  
روایتگر صدر مشروطیت چنین می‌خوانیم :  
«در مسکو سه چهار نفر ایرانی ددم «و بزنگه»  
دم درازی در بر «اسیلندر» (کلاه فرنگی)  
بر سر . . مطلق از فرنگی مای گذشته بودند ،  
سفلی بی ادبی رسیده و ابواب هوشیاری را  
بروی انسانیت خود مقفل داشته و کلیدش را  
شکسته و لکه ملت ایران شده است . به یکی  
فر آنها گفتم که چرا تا این پایه تقلید دیگران  
میکنی . تو که مسلمانی و شرقی ، شباهت قوم  
دیگر را ننگی مغربی به این شدت چه نقی به  
حالت تو دارد .» عبدالرحیم طالبوف ، کتاب  
احمد ، کتابهای جیبی ۱۲۴۶ صفحه ۱۰۵

\* - معاهده ۱۹۱۹



### ماخذ

- ۱- داریوش آشوری ، ایرانشناسی  
چيست ؟ چاپ دوم ، انتشارات آگاه ، تهران ۱۳۵۱
- ۲- فریدون آدمیت ، فکر آزادی  
و مقدمه نهضت مشروطیت ، انتشارات سخن ،  
تهران ، ۱۳۴۰ ، صفحات ۱۲۱-۱۱۵
- ۳- از مقاله افتتاحیه دوره جدید  
مجله کاوه ، بقلم سیدحسین تقی‌زاده ، دیده  
شود ، یحیی آریان‌پور ، از صبا تا نیت ، جلد دوم ،  
کتابهای جیبی ، تهران ، ۱۳۵۰ ، صفحات  
۲۲۲-۲۲۴



همان کتاب

- ۵- کسروی، آئین، بخش دوم، (بی‌نا)، ۱۳۱۲-صفحه ۹
- ۶- همان کتاب، صفحه ۴۸
- ۷- کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، چاپ ششم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۳، صفحه ۳۸۶
- ۸- پیمان، سال اول، شماره ۱۴
- ۹- پیمان سال ششم، شماره ۵
- ۱۰- کسروی، صوفیگری، چاپ ششم، نگاه مطبوعاتی فرخی، تهران، ۱۳۴۲، صفحات ۹-۱۰
- ۱۱- حسین یزدانیان، یادی از گفتگوی کسروی دشتی- لیقوانی در یاره پیروی از تمدن غرب، امیدایران، شماره ۹۱۶، تیر ۱۳۵۱
- ۱۲- کسروی، آئین، بخش یک، (بی‌نا)، ۱۳۱۱، صفحات ۳-۴
- ۱۳- همان کتاب، صفحه ۶
- ۱۴- همان کتاب، صفحات ۷-۱۰
- ۱۵- همان کتاب، صفحات ۱۶-۱۵
- ۱۶- همان کتاب، صفحه ۱۰-۱

- ۱۷- همان کتاب، صفحه ۱۷
- ۱۸- ویلیام شایرر: نازیم و ریشه‌های فکری و تاریخی آن، ترجمه محمد باقرمومنی، کتابهای سیمیرغ تهران، ۱۳۴۲، صفحات ۱۶-۱۵
- ۱۹- آئین، بخش یک، صفحه ۱۷
- ۲۰- همان کتاب، صفحه ۱۹
- ۲۱- همان کتاب، صفحه ۲۲
- ۲۲- همان کتاب، صفحه ۲۴
- ۲۴- همان کتاب، صفحات ۲۸-۲۵
- ۲۵- همان کتاب، صفحه ۲۹
- ۲۶- همان کتاب، صفحه ۳۴
- ۲۷- آئین بخش دوم، صفحه ۲۵
- ۲۸- پیمان، سال یکم، شماره پنجم، ۳۵-۳۶
- ۲۹- آئین، بخش یک، صفحات ۳۰-۳۱
- ۳۰- همان کتاب، صفحه ۲۷
- ۳۱- السدریک اینتایر، مارکوزه، ترجمه حمیدتایب، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۵۳۲
- ۳۲- آئین، بخش دوم، صفحات ۲۵-۲۴
- ۳۳- داریوش آشوری، روشنفکر

- و فرهنگ، جهان نو، سال ۳۲، شماره ۷-۵
- ۳۴- یحیی آریانپور، کتاب سابق الذکر، صفحه ۲۲۵
- ۳۵- داریوش آشوری، مقاله سابق الذکر
- ۳۶- یحیی آریانپور، کتاب سابق الذکر، صفحات ۲۸۸-۲۸۴ و ۲۱۰-۲۰۷
- ۳۷- آئین بخش یک، صفحه ۵۱
- ۳۸- همان کتاب، صفحه ۵۴
- ۳۹- همان کتاب، صفحه ۵۷
- ۴۰- حسین یزدانیان، مقاله سابق-الذکر
- ۴۱- آئین، بخش یک، صفحات ۶۰-۶۱
- ۴۲- آئین، بخش دوم، صفحه ۳۹
- ۴۳- همان کتاب، صفحه ۴
- ۴۴- پیمان، سال هفتم، شماره ۵
- ۴۵- پیمان سال هفتم، شماره ۶
- ۴۶- پیمان، سال ششم، شماره ۴
- ۴۷- پرچم روزانه، سال یکم، شماره ۱۷۱
- ۴۸- آئین، بخش دوم، صفحات ۱-۵

